

## بررسی فرایند کالایی شدن آموزش و تبدیل آن به کالایی لوکس در ایران معاصر

# تجاری سازی آموزش بی عدالتی می آفریند

نتوانستند نقش انتقادی، آگاهی بخش و تحول آفرین خود را ایفا کنند، بلکه به تدریج به ابزاری برای بازتولید دیدگاه‌های رسمی و تأمین رضایت ساختار قدرت بدل شدند. آغاز سایه سنگین نئولیبرالیسم، اگرچه با شعار بهره‌وری همراه بود، اما در عمل به تضعیف استقلال فکری، محدودشدن آزادی‌های آکادمیک و تقلیل جایگاه علوم انسانی در سپهر سیاست گذاری منتهی شد. این نوشتار بر آن است تا با بررسی روند سه‌دهه‌ای گرایش به تعدیل ساختاری در ایران، نسبت این سیاست‌ها با وضعیت امروز آموزش و پژوهش علوم انسانی را آشکار سازد.

قرار نگرفت. در سطح دانشگاه‌ها نیز این نگاه بازاری تداوم یافت. سیاست‌گذاران آموزش عالی در راستای اجرای الگوهای نئولیبرالی، به پژوهش‌های درآمدزا و کاربردی بها دادند و با معیارهای رتبه‌بندی، ترفیع و بودجه‌ریزی، پژوهشگران را به تولید دانش قابل فروش تشویق کردند. این تغییر رویکرد، اگرچه می‌توانست زمینه‌ساز ارتباط بهتر دانشگاه با صنعت باشد، اما در حوزه علوم انسانی، عملاً به حاشیه‌رفتن پژوهش‌های بنیادین، افت کیفیت نظریه‌پردازی و وابستگی فزاینده به منابع دولتی و سیاسی انجامید. در چنین بستری، دانشگاه و دانش‌آموختگان علوم انسانی نه تنها

که اساساً با ماهیت آن بیگانه‌اند. نئولیبرالیسم، با تأکید بر کاهش مداخله دولت در خدمات اجتماعی به‌ویژه آموزش، مسئولیت تأمین نیازهای آموزشی را به فرد و بازار واگذار می‌کند. این نگاه موجب شد که دولت، به جای ایفای نقش حامی و متولی آموزش عمومی، به سمت برون‌سپاری خدمات آموزشی حرکت کند. این تصمیم در عمل به گسترش آموزش پولی، تضعیف مدارس دولتی و کاهش کیفیت آموزش رایگان انجامید. در این میان، علوم انسانی بیشتر از سایر حوزه‌ها آسیب دید، چرا که فاقد ارزش بازاری ملموس شناخته شد و در اولویت تخصیص منابع

در سه دهه گذشته، اقتصاد ایران شاهد تحولات پر نوسانی بوده که بخشی از آن‌ها ریشه در پذیرش تدریجی سیاست‌های نئولیبرالی داشته است؛ گرایشی که اگرچه در ابتدا با هدف سامان‌دهی اقتصاد پس از جنگ و کاهش هزینه‌های دولت توجیه شد، اما به تدریج فراتر از اقتصاد رفت و ساختارهای آموزشی و پژوهشی کشور را نیز دستخوش تغییراتی بنیادین کرد. یکی از عرصه‌هایی که بیشترین تأثیر را از این چرخش سیاستی پذیرفته، حوزه آموزش و به‌ویژه علوم انسانی است. این حوزه در سایه منطق بازار، ناگزیر به تطابق با قواعدی شده



محمد خداینده  
روزنامه نگار

## نئولیبرالیسم و فرهنگ ایرانی

در دنیای پیچیده اقتصادی و اجتماعی ایران معاصر، درک دقیق از نئولیبرالیسم به مثابه یک مفهوم اقتصادی، به وضوح در میان تفکرات مختلف به دو دسته تقسیم شده است. برخی از متفکران چپ، نئولیبرالیسم را به عنوان یک روند وسیع و گسترده در ایران می‌بینند و بر روند خصوصی سازی و تجاری سازی خدمات عمومی مانند آموزش و بهداشت تأکید دارند. طبق تحلیل آن‌ها، دولت در حال واگذاری بسیاری از خدمات عمومی به بخش خصوصی است که نتیجه آن، کاهش نقش دولت در حوزه‌های کلیدی اقتصادی و اجتماعی است. در مقابل، برخی دیگر، به‌ویژه در جناح راست‌گرای سیاسی، معتقدند که هیچ‌گونه پیاده‌سازی سیاست‌های نئولیبرال در ایران وجود ندارد و تأکید می‌کنند که در واقع سیاست گذاری‌های اقتصادی در کشور، نه تنها از نئولیبرالیسم فاصله دارد، بلکه ویژگی‌هایی خاص خود را دارد که از الگوهای جهانی فاصله می‌گیرد. در حالی که نئولیبرالیسم با تأکید بر اقتصاد بازار آزاد و کاهش دخالت دولت در اقتصاد شناخته می‌شود، مفهوم «نتو» در این جریان به معنای تغییراتی اساسی در نحوه دخالت دولت است. در این نگاه، دولت در برخی زمینه‌ها به‌خصوص برای ایجاد رقابت، باید از مداخله خود کم کند ولی در عین حال، رقابت به عنوان یک اصل کلیدی اقتصادی در نظر گرفته می‌شود. این نگاه به‌طور خاص بر اساس ایده‌های اقتصادی و سیاسی‌ای استوار است که حتی برخی از مفاهیم کلاسیک مانند شعار «بگذار بورژن بگذارد بگذرد» را رد می‌کند. به جای آن، رقابت و توجه به سود و زیان در تمام ابعاد اجتماعی و اقتصادی گسترش می‌یابد. از نظر نئولیبرالیسم، سیاست باید در خدمت اقتصاد و همه امور از زایه اقتصادی مورد تحلیل قرار گیرد.

پرسش این است که آیا آنچه در حال حاضر در عرصه اقتصادی و اجتماعی کشور شاهد آن هستیم، واقعاً از اصول نئولیبرالیسم پیروی می‌کند یا اینکه با چهره‌های مخدوش از این سیاست‌ها روبه‌رو هستیم؟ برخی تحلیلگران باور دارند آنچه در ایران تحت عنوان نئولیبرالیسم اجرا می‌شود، با اصول اولیه این نظریه اقتصادی در تعارض است و به‌طور کل از ویژگی‌های منفی آن بیشتر بهره می‌برد. در حالی که نئولیبرالیسم در برخی کشورهای دیگر نتایج مثبتی به همراه داشته، در ایران بیشتر به توسعه نابرابری و بی عدالتی منجر شده است.

از منظر فرهنگی نظریات آدرنو، فیلسوف مکتب فرانکفورت به‌ویژه در رابطه با صنعت فرهنگ، نقدی جدی بر وضعیت موجود دارد. او اعتقاد دارد که فرهنگ در نئولیبرالیسم به عنوان یک کالای صنعتی و تجاری مورد استفاده قرار می‌گیرد، به‌طوری که دیگر جایگاهی برای توسعه فرهنگی واقعی باقی نمی‌گذارد. در ایران، این رویکرد با گره خوردن به دولت و نهادهای دولتی، نه تنها فرصت‌های فرهنگی و آموزشی را کاهش داده، بلکه بستر مناسبی برای گسترش نابرابری‌ها فراهم کرده است. در نهایت، نئولیبرالیسم به عنوان آخرین مرحله از سرمایه‌داری، بر پایه تغییر نگرش‌های اقتصادی و اجتماعی، همه چیز را به عنوان یک کالا در نظر می‌گیرد؛ از روابط انسانی گرفته تا نهادهای اجتماعی. برخلاف اقتصاد کینزی که تلاش می‌کرد حوزه‌هایی همچون آموزش و بهداشت را از تأثیرات سود و زیان دور نگه دارد، نئولیبرالیسم به دنبال تبدیل هر چیزی به یک کالا است. این تغییرات به‌ویژه در ایران، باعث می‌شود تا حتی روابط انسانی و اجتماعی تحت تأثیر اصول سود و زیان قرار گیرد.



# استقلال علمی در برابر سوداگری دانش

با سازمان‌ها انجام می‌شود، اغلب از نقد سیاست‌های کلان پرهیز و به حفظ ثبات موجود کمک می‌کند. این روند، پویایی سیاسی را کاهش می‌دهد. برای حفظ نقش علوم انسانی در نقد قدرت و توسعه دموکراسی، استقلال این حوزه ضروری است. سیاست‌های پژوهشی باید از چارچوب‌های صرفاً درآمدزا فاصله بگیرند و به پژوهش‌های بنیادی اولویت دهند. حمایت مالی از پروژه‌های غیرتجاری، می‌تواند این استقلال را تضمین کند.

• **پیشنهادهایی برای اصلاح سیاست‌ها**  
دولت می‌تواند با افزایش بودجه‌های پژوهشی، تشویق همکاری‌های بین‌المللی و تنوع در معیارهای ارزیابی، علوم انسانی را تقویت کند. ایجاد پلتفرم‌هایی برای اشتراک گذاری نتایج پژوهش‌ها و حمایت از پروژه‌های بین‌رشته‌ای، کارایی این حوزه را افزایش می‌دهد. همچنین، اصلاح سیستم‌های ارتقای هیئت علمی، فشار بر پژوهشگران را کاهش خواهد داد. از طرفی جامعه دانشگاهی باید با ارائه پیشنهاد‌های خلاقانه و تقویت ارتباط با جامعه، از علوم انسانی دفاع کند. ایجاد شبکه‌های همکاری بین دانشگاه‌ها و بخش خصوصی، منابع مالی جدیدی فراهم می‌آورد. آگاهی بخشی درباره اهمیت علوم انسانی حمایت عمومی را افزایش خواهد داد.

• **آینده علوم انسانی در ایران**  
علوم انسانی، با پتانسیل تحلیل عمیق مسائل اجتماعی، سرمایه‌ای ملی است. برای حفظ این سرمایه، سیاست‌های پژوهشی باید از تجاری سازی افراطی فاصله بگیرند. حمایت از پژوهش‌های بنیادی و تقویت استقلال علمی، می‌تواند جایگاه علوم انسانی را در توسعه ایران ارتقا دهد. تجاری سازی علوم انسانی، با سوق دادن پژوهش‌ها به سمت سطحی گرایی و قدرت گرایی، نقش این حوزه را در نقد قدرت و توسعه دموکراسی تضعیف کرده است. بازنگری در سیاست‌ها، افزایش حمایت‌های مالی و تأکید بر استقلال علمی می‌تواند علوم انسانی را به جایگاه واقعی خود بازگرداند. این حوزه، برای حل مسائل پیچیده جامعه، باید مورد حمایت قرار گیرد.

کرده و به توجیه وضع موجود می‌پردازد.

### • تکنوکراسی و علوم انسانی

در ایران، دانشگاهیان و مدیران تکنوکرات، که علم را ابزاری برای تولید ثروت می‌دانند، از تجاری سازی علوم انسانی حمایت می‌کنند. این گروه، با سابقه تحصیل در رشته‌های فنی، علوم انسانی را فاقد ارزش اقتصادی می‌دانند و معتقدند باید به خدمت بازار درآید. این دیدگاه، علوم انسانی را به ابزاری برای حل مسائل کوتاه‌مدت تبدیل می‌کند. تکنوکرات‌ها، علوم انسانی را باری بر دوش اقتصاد می‌دانند. آن‌ها معتقدند رشته‌هایی که در تولید کالاها و خدمات نقش مستقیم ندارند، دارای ارزش پژوهشی نیستند. این دیدگاه، با محدود کردن آموزش و پژوهش به موضوعات کاربردی، تنوع فکری علوم انسانی را کاهش داده و به سطحی شدن محتوای آن منجر شده است.

تجاری سازی نه تنها پژوهش، بلکه آموزش علوم انسانی را تحت تأثیر قرار داده است. دانشگاه‌ها، تحت فشار برای درآمدزایی، به سمت رشته‌ها و دوره‌هایی حرکت کرده‌اند که تقاضای بازار دارند. این روند، آموزش موضوعات بنیادی را محدود کرده و نسل جدیدی از پژوهشگران را با دیدگاه‌های بازارمحور تربیت می‌کند. همچنین تمرکز بر نیازهای سازمان‌ها، تنوع موضوعی پژوهش‌های علوم انسانی را کاهش داده است. موضوعاتی مانند فلسفه، تاریخ و مطالعات فرهنگی که کمتر با بازار ارتباط دارند، از اولویت خارج شده‌اند. این روند، ظرفیت علوم انسانی برای تحلیل جامع مسائل اجتماعی را تضعیف می‌کند.

### • پیامدهای تجاری سازی

تجاری سازی علوم انسانی، پیامدهای اجتماعی گسترده‌ای دارد. کاهش پژوهش‌های بنیادی، توانایی جامعه برای مواجهه با چالش‌های بلندمدت را محدود می‌کند. همچنین تقویت قدرت گرایی، نابرابری‌های اجتماعی را تشدید کرده و از توسعه دموکراتیک جلوگیری می‌کند. این روند، شکاف بین نخبگان و جامعه را افزایش می‌دهد.

از منظر سیاسی، تجاری سازی علوم انسانی با تقویت مشروعیت قدرت‌های موجود، مانع اصلاحات ساختاری می‌شود. پژوهش‌هایی که به سفارش دولت

اقتصادی می‌پردازند. رویکرد یادشده، علوم انسانی را به ابزاری برای حفظ وضع موجود تبدیل کرده و جلوی نقد قدرت را می‌گیرد.

### • قدرت گرایی در علوم انسانی

علوم انسانی به واسطه تجاری سازی به سمت قدرت گرایی متمایل شده است. قدرت سیاسی، به عنوان یکی از متقاضیان اصلی پژوهش‌ها، به دنبال دانشی است که مشروعیت او را تقویت کند. این رابطه، که فوکو آن را دیالکتیک قدرت و دانش می‌نامد، علوم انسانی را به ابزاری برای توجیه نظم موجود تبدیل می‌کند.

### • دانش و مشروعیت قدرت

قدرت، برای پنهان کردن سازوکارهای خود، به دانش مشروعیت بخش نیاز دارد. علوم انسانی، با تولید عقلانیت مورد نیاز قدرت، این نقش را ایفا می‌کند. در ایران، سازمان‌های دولتی و خصوصی، به عنوان متقاضیان اصلی پژوهش‌ها، جهت گیری‌های علمی را به سمت توجیه سیاست‌های خود هدایت می‌کنند، که استقلال علمی را تهدید می‌کند.

### • تأثیر ایدئولوژی بر علم

علوم انسانی برخلاف ادعای پوزیتیویسم، از ارزش‌ها و ایدئولوژی‌ها جدا نیست. حتی در رویکردهای به ظاهر بی طرف، قضاوت‌های ارزشی وجود دارد. تجاری سازی، با تقویت نفوذ قدرت در علوم انسانی، این ارزش گذاری‌ها را به سمت منافع سازمان‌ها و دولت سوق می‌دهد و نقش نقادانه این حوزه را تضعیف می‌کند.

### • نقش علوم انسانی دموکراتیک

علوم انسانی، با ترویج تفکر انتقادی و ایده‌های دموکراتیک، به بهبود حکمرانی و عدالت اجتماعی کمک کرده است. متفکرانی مانند هابرماس و نوسبام، با آموزش ارزش‌های دموکراتیک، راه را برای شهروندی فعال هموار کرده‌اند، اما تجاری سازی با محدود کردن پژوهش‌ها به نیازهای بازار، این نقش را تضعیف می‌کند. علوم انسانی، برای نقد قدرت و ترویج دموکراسی، به استقلال نیاز دارد. تجاری سازی، با وابسته کردن پژوهش‌ها به متقاضیان قدرتمند، این استقلال را از بین می‌برد. پژوهش‌هایی که به سفارش سازمان‌ها انجام می‌شود، اغلب از نقد ساختارهای قدرت پرهیز

تجاری سازی، پژوهش‌های علوم انسانی را به سمت مشتری‌محوری هدایت کرده است. در این چارچوب، ویژگی‌های پژوهش‌ها بر اساس نیازها و سلیقه‌های مصرف کنندگان شامل سازمان‌ها، جامعه دانشگاهی و عموم مردم شکل می‌گیرد. تمرکز بیش از حد بر نیازهای سازمان‌ها، پژوهش‌ها را از خدمت به گروه‌های دیگر بازمی‌دارد و تنوع موضوعی را محدود می‌کند.

### • گروه‌های مصرف کننده پژوهش

متقاضیان پژوهش‌های علوم انسانی به سه دسته تقسیم می‌شوند: سازمان‌های دولتی و خصوصی که به دنبال رفع نیازهای سازمانی‌اند، دانشگاهیان که برای آموزش و پژوهش به متون تخصصی نیاز دارند و عموم مردم که برای علاقه شخصی مطالعه می‌کنند. تجاری سازی، با اولویت دادن به گروه اول، نیازهای دو گروه دیگر را نادیده می‌گیرد و پژوهش‌ها را یک‌جانبه می‌کند.

### • سطحی گرایی در علوم انسانی

پژوهش‌های علوم انسانی، به جای تمرکز بر لایه‌های عمیق انسان و جامعه، به مسائل سطحی مانند رشد اقتصادی یا ثبات سیاسی می‌پردازد. اگرچه این موضوعات مهم‌اند، اما محدود شدن به آن‌ها، ظرفیت علوم انسانی برای تحلیل مسائل بنیادی را کاهش می‌دهد. انسان و جامعه، موضوعات اصلی علوم انسانی، دارای لایه‌های متعدد و پیچیده‌اند. فهم این پیچیدگی‌ها نیازمند پژوهش‌های عمیق و بنیادی است. تنوع نظریه‌های اجتماعی، از مارکسیسم تا لیبرالیسم، گواه این پیچیدگی است. تجاری سازی با تأکید بر نتایج سریع، پژوهشگران را از پرداختن به این لایه‌ها بازمی‌دارد و رکود فکری ره به همراه می‌آورد.

پژوهش‌های بنیادی زمان‌بر و هزینه‌بر، به توسعه دانش و تغییرات عمیق اجتماعی کمک می‌کنند. در مقابل، پژوهش‌های کاربردی زودبازده و کم‌هزینه، بر نیازهای کوتاه‌مدت تمرکز دارند. تجاری سازی، با اولویت دادن به پژوهش‌های کاربردی، منابع را از پژوهش‌های بنیادی دور کرده و به سطحی شدن محتوای علمی منجر می‌شود.

پژوهش‌های سطحی، با تمرکز بر لایه‌های بیرونی جامعه، وضع موجود را تثبیت می‌کنند. این پژوهش‌ها، به جای پرسش از ارزش‌ها و ساختارهای بنیادین، به مسائل روزمره مانند مدیریت نزاع‌های سیاسی یا رشد

“

### تجاری سازی علوم

### انسانی، با تمرکز

### بر نیازهای بازار

### و اولویت دادن

### به پژوهش‌های

### کاربردی، توانایی

### این حوزه را در

### تحلیل عمیق

### مسائل اجتماعی و

### نقد قدرت محدود

### و استقلال علمی

### را تهدید می‌کند